

نگاهی به

کتاب غیبت نعمانی*

● نجم‌الدین طبسی

● تدوین: مصطفی کاظمی

پیشگفتار

آگاهی از معارف ناب ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام تنها با دست‌یابی به روایت‌های صحیح و معتبر امکان‌پذیر است که آن نیز به شناسایی منابع معتبر و موثق بستگی دارد. از این رو، شایسته است، پیش از پرداختن به مباحث مهدویت و بررسی حدیث‌های موجود در این باره، منابع موجود در این زمینه را بشناسیم در نخستین گام، به کتاب غیبت نعمانی می‌پردازیم؛ زیرا یکی از منابع کهن و بسیار معتبر در زمینه‌ی مهدویت و امام‌زمان (عج) است.

در آغاز این بحث، درباره‌ی شخصیت نگارنده‌ی کتاب، سخن می‌گوییم. سپس انگیزه‌ی وی از نگارش کتاب و سرفصل‌های آن را می‌آوریم. در ادامه، ثقه بودن سه تن از مشایخ وی را از نظر علم رجال بررسی می‌کنیم.

* - نوشته‌ی حاضر، نخستین درس از سلسله درس‌های استاد شیخ نجم‌الدین طبسی با عنوان «منبع‌شناسی مهدویت» است که در مرکز تخصصی مهدویت وابسته به بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) در قم برای گروهی از طلاب و دانش‌پژوهان ارائه شده و در نخستین جلسه، به کتاب غیبت نعمانی پرداخته شده است. در شماره‌های آینده منابع دیگر نیز به ترتیب آورده خواهد شد. ان‌شاءالله.

در پایان نیز به بررسی شخصیت رشته پیوند ما با کتاب؛ یعنی «ابوالحسین محمد بن علی شجاعی» و دلایل معتبر بودن کتاب و صحت انتساب آن به نعمانی می پردازیم.

۱- شخصیت نگارنده

نام ایشان، محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب معروف به ابن ابی زینب^۱ است. در علم رجال، چند نفر به «کاتب» شهرت یافته اند، که وی، یکی از آنهاست. او، کاتب محدث بزرگ؛ شیخ کلینی بوده و بخش بسیاری از کافی را نوشته است. وی اهل منطقه نعمانیه عراق بین واسط و بغداد و عراقی اصل بود و در سال ۳۶۰ هـ.ق. درگذشت.

نجاشی درباره وی او می نویسد: شیخ من اصحابنا، عظیم القدر، شریف المنزله، صحیح العقیده^۲ یعنی هیچ انحرافی در عقیده اش نیست و شیعه ای دوازده امامی است. آقابزرگ طهرانی در کتاب الذریعة^۳، پس از ستودن نعمانی می نگارد: کتاب الغیبه للحجة، للشیخ ابی عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن زینب تلمیذ ثقة الاسلام «الکلینی» یظهر من بعض المواضع ان الکتاب کان موسوماً «او معروفاً» «ملاء العیبة فی طول الغیبة». از گفته ی آقابزرگ طهرانی چنین بر می آید نعمانی دست پرورده ی کلینی است و شهرت کتاب به نام غیبت و نیز وضعش تعینی است نه تعینی؛ زیرا نام تعینی آن «ملاء العیبة فی طول الغیبة» است. نعمانی، نگاشته های دیگری نیز مانند «الفرائض الرد علی الاسماعیلیه، التفسیر و التسلی» دارد که همه آن ها جز همین کتاب غیبت از بین رفته اند. علامه حر عاملی می گوید که بخشی از تفسیر نعمانی را دیده است. شاید بخش مورد نظر حر عاملی، همان روایت هایی است که از امام صادق (ع) نقل کرده و مقدمه ی تفسیر خویش را به نام «محکم و متشابه» قرار داده است. البته باید دانست که برخی از نویسندگان، «تفسیر محکم و متشابه» را به سید مرتضی نسبت می دهند.

نعمانی برای دستیابی به منابع ناب حدیث، سفرهای فراوانی به مناطق گوناگون داشته است. وی به شیراز، بغداد، اردن و حلب و سفر کرده است. سفر او به حلب، سفر پرباری بود؛ زیرا در آنجا توانست کتاب «غیبت» خود را منتشر کند.

۲- دلیل نگارش

نگارنده گفته است که با دیدن پراکندگی فکری شیعیان و شک کردن برخی از آنان در مسأله‌ی غیبت امام زمان (عج) به گردآوری روایت‌های ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام درباره‌ی غیبت همت گماشته است. او با استناد به این سخن امام صادق من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجہ الرجال کما ادخلوه فیہ و من دخل فیہ بالکتاب و السنۃ، زالت الجبال قبل ان یزول ناآگاهی از روایت را دلیل مردم می‌داند. البته او اذعان دارد که گردآوری همه‌ی سخنان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام درباره‌ی غیبت به مجموعه‌ای فراتر از این کتاب نیاز دارد.

۳- محتویات کتاب

این کتاب از ۲۶ باب به شرح زیر تشکیل شده است:

- (۱) در نگه‌داری سرّ آل محمد علیهم‌السلام از نااهلش. (۲) اخبار اعتصام به حبیل الله. (۳) بحث امامت. (۴) ائمه‌ی اثنا عشر از قرآن و تورات و انجیل و روایاتی که از طریق سنی و شیعه رسیده است. (۵) درباره‌ی کسانی که مدعی امامت شوند و برداشتن علم قیام و امامت قبل از قیام قائم. (۶) احادیثی حول امامت از طریق عامه. (۷) کسی که درباره‌ی ائمه شک کند. (۸) لزوم حجت در زمین. (۹) چنانچه دو تن روی زمین باشند، یکی امام است. (۱۰) آنچه درباره‌ی غیبت از جمیع ائمه رسیده است. (۱۱) تحمّل مشقّات و انتظار فرج. (۱۲) سختی‌ها و ناملایمات شیعه در غیبت. (۱۳) صفات و سیرت حضرت. (۱۴) علایم پیش از ظهور. (۱۵) اوضاع نابسامان جامعه قبل از ظهور. (۱۶) نهی از تعیین وقت برای ظهور. (۱۷) سختی‌ها و مشکلات حضرت از

جانب جهّال هنگام قیام. ۱۸) خروج سفیانی. ۱۹) پرچم صاحب، پرچم رسول خداست. ۲۰) جیش الغیب. ۲۱) وضع شیعه هنگام خروج قائم. ۲۲) دعوت جدید. ۲۳) سن حضرت هنگام امامت و زمان امامتش. ۲۴) روایاتی درباره اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام. ۲۵) هرکس، امام خود را شناخت، تقدیم و تأخر امر ظهور، زیانی به او نخواهد داشت. ۲۶) مدت حکومت قائم پس از قیام.

۴ - مشایخ نعمانی:

نعمانی در این کتاب، از هفده تن از مشایخ خود، نقل کرده است. آنان عبارتند از: ابن عقده، ابن هوذة، ابوعلی کوفی، باوری، ارزنی، عبدالعزیز موصلی، ابوالحارث طبرانی، عبدالواحد موصلی، بندنیجی، علی ابن الحسین،^۴ ابن جمهور قمی، حمیری، محمد بن عبدالله طبرانی،^۵ ابن علان دهنی، اسکافی،^۶ کلینی و موسی بن محمد قمی.

از میان هفده نفر به جز چند تن مانند کلینی و ابن عقده، دیگران برای ما شناخته هستند. چون پرداختن به پیشینه‌ی هر یک از این هفده نفر و جایگاه آنان در کتاب‌های رجالی شیعه و سنی در این مجال اندک ممکن نیست، تنها به چند تن از آنان اشاره خواهیم کرد.

نکته

به فرض، اگر توثیقی برای این هفده نفر، یافت نشود، آیا اصلی وجود دارد که براساس آن، مشایخ ثقات را ثقه بدانیم؟ یعنی اکنون که در ثقه بودن نعمانی، بحثی نیست، پس افرادی نیز که وی از آنها حدیث، نقل کرده است باید ثقه باشند. در پاسخ باید گفت چنین اصلی وجود ندارد. به عبارت دیگر، شیخوخة و مشایخ اجازه ثقات بودن، دلیلی بر ثقه بودن نیست و به وسیله‌ی وثاقت مستجیز، نمی‌توانیم وثاقت مجیز را احراز کنیم. البته به نظر مامقانی، دلیل بر حسن بودن آن مشخص

می‌شود. با این حال، به نظر برخی از معاصران، فراوانی روایت ثقه از شخصی، دلیل وثاقت آن شخص است. برای مثال، کلینی از سهل بن زیاد، روایت‌های بسیاری نقل می‌کند برخی تا دو هزار مورد گفته‌اند و ممکن نیست که کلینی در دو هزار مورد، از فردی ضعیف، حدیث نقل کند.

اکنون اگر نتوانسته باشیم توثیقی برای آنان بیابیم، می‌توانیم این اصل را با این هفده نفر، هم‌آهنگ سازیم.

(۱) ابن هوزة

نخستین فرد مورد بحث از شمار مشایخ نعمانی، «احمد بن نصر بن هوزة ابوسلیمان باهلی» است که ایشان را احمد بن نصر و یا ابن نصیر نامیده‌اند. آیت‌الله خوئی رحمته‌الله می‌گوید: «احمد بن نصره همان احمد بن هوزة است.»^۷ این نکته برای ما سودمند است، زیرا ممکن است «احمد بن نصر» توثیق نداشته باشد، ولی «احمد بن هوزة» توثیق شده باشد، که در این صورت مشکل ما حل خواهد شد.

آیت‌الله خوئی رحمته‌الله در ادامه می‌گوید: «نام برده، ۸۷ مورد در سند احادیث واقع شده است»، اما از وثاقتش هیچ سخنی نمی‌گوید.

مامقانی نیز درباره‌ی او از شیخ نقل می‌کند که وی در سال ۳۳۱ ه.ق. از تلعبری حدیث نقل کرده و تلعبری، شیخ اجازه‌ی اوست و در ۸ ذی الحجة ۳۳۲ ه.ق. نزدیک پل نهروان درگذشته و نام او در کتاب رجال شیخ طوسی نیز آمده است. روش رجال شیخ، این‌گونه است که نام همه‌ی اصحاب و معاصران ائمه معصومین علیهم‌السلام را به ترتیب معاصر بودن بیان می‌کند، ولی هیچ تضمینی نمی‌دهد که اینان ثقه‌اند یا نه. مامقانی می‌گوید: «من بیشتر از این، چیزی نیافتم، ولی از همین مطلب بر می‌آید که ایشان از امامیه است؛ زیرا شیخ طوسی در رجال خویش، نام ایشان را آورده، ولی از مذهبش، سخنی نرانده است، اگر انحرافی داشت - برای نمونه، اگر زیدی بود - شیخ می‌گفت که مشکل دارد. مطلب دیگر این‌که این شخص،

شیخ اجازه‌ی شماری از موثقان است و این سبب حسن بودن وی می‌شود.^۸ همان‌گونه که می‌دانید روایت حسنه، روایتی است که راوی آن امامی است، ولی توثیق نشده است. برای مثال می‌گویند «حسنه‌ی علی بن ابراهیم عن ابیه»؛ یعنی این روایت از ابراهیم بن هاشم است. چون پدر، امامی بوده و توثیقی ندارد، می‌گویند روایت حسنه است، البته باید گفت که بعضی افراد، فراتر از توثیق هستند و اگر توثیق نشده‌اند، به دلیل بزرگی مقامشان بوده است مانند: حضرت زینب علیها السلام، حضرت عباس علیه السلام، حضرت معصومه علیها السلام، حضرت عبدالعظیم علیه السلام.^۹ استادمان، آیت‌الله اشتهاردی نقل می‌کردند که آیت‌الله سید احمد خوانساری در درس خود فرموده بودند: «اگر بعضی‌ها توثیق نشده‌اند، برای این نیست که مجهول الحالند، بلکه اجل از توثیقند و ابراهیم بن هاشم از این قبیل است» مرحوم میرداماد در «الرواشح» (راشحه‌ی ۳۳) درباره‌ی شیخ اجازه چند حالت اجازه را نقل می‌کند که ما به دو صورت آن اشاره می‌کنیم. برای مثال، یک وقت این آقای زید که به من اجازه‌ی روایت داده، اجازه روایت کتاب خودش را داده است. در این صورت، نقل شخصی حتی مثل نعمانی از او سبب وثاقتش نمی‌شود و باید وثاقت او برای ما محرز شود. ولی گاهی این شخص، اجازه‌ی روایت از کتاب معروفی مانند کافی را می‌دهد. در این صورت، وثاقتش لازم نیست؛ یعنی اگر ثقه هم نباشد، ما می‌توانیم از او روایت نقل کنیم. این در سلسله قرار گرفتن، برای تشریفات است. و کاری است که مرحوم نمازی در «مستدرکات رجال الحدیث» به آن پرداخته است. ایشان، همه‌ی افرادی را که در سلسله‌ی احادیث بوده و دیگران نیاورده‌اند، گردآوری کرده است. اگر هم دیگران بیان کرده‌اند، ایشان مطالب بیشتری درباره‌ی آن شخص بیان می‌کند. کسانی را که دیگران از «ممن لم یرو عنهم» شمرده‌اند، ایشان با دلیل جزء «ممن روی عنهم» می‌آورد یا این که معاصر بودن آن را ثابت می‌کند. بنابراین، اگر بخواهیم درباره‌ی راویان تحقیق کنیم، پیش از این که خود را به زحمت اندازیم و کتاب‌های متعددی را ببینیم، ابتدا باید این کتاب را ببینیم. در بیشتر موارد اگر گفته شده است:

«لم يذكره» یعنی این که دیگر به خودتان زحمت ندهید؛ زیرا در کتاب‌های دیگر، درباره‌ی ایشان، چیزی نیامده است.

۲) ابوعلی کوفی

نام وی «احمد بن محمد بن یعقوب بن عمار ابوعلی کوفی» است. وی به قرینه نزدیک بودن سال وفاتش با نعمانی و رواج داشتن نسبت دادن نام شخص به جدش، ظاهراً همان احمد بن محمد بن عمار است^{۱۰} که نامش در کتاب «الفهرست» شیخ طوسی نیز آمده و ثقه و جلیل‌القدر است.^{۱۱} نجاشی درباره‌ی ایشان می‌گوید: «شیخ من اصحابنا، ثقة جلیل، کثیر الحدیث الاصول، صنف کتب منها کتاب اخبار آل النبی و فضائله و توفی سنه ۳۴۶»^{۱۲} مرحوم نمازی نیز می‌نویسد: «ثقة جلیل بالاتفاق»^{۱۳} وی کوفی است. بد نیست بدانید که ابن عدی در «الکامل» می‌گوید: «هر جا من گفتم فلانی کوفی است؛ یعنی ضعیف است.» این مسأله به این دلیل بوده است که بیشتر مردم کوفه، شیعه بوده‌اند، چه به معنای شیعه دوازده امامی و چه به معنای دوست‌دار علی بن ابی طالب علیه السلام به هر حال، این کار ضد ارزش شمرده می‌شده است. همین‌گونه یکی از معاصران به نام «محمد بن ابوزهو» در کتابش می‌نویسد که دو چیز از نشانه‌های ساختگی بودن حدیث است: یکی این که راوی آن، شیعه باشد. دوم این که در فضیلت اهل بیت علیهم السلام باشد.

۳) ابن عقده

«احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی» معروف به «ابن عقده» از مشایخ مهم «نعمانی» است که حدیث فراوانی از او نقل کرده است. درباره‌ی ایشان به کتاب‌های اهل سنت و شیعه، نظری خواهیم افکند.

خود «نعمانی» در مقدمه‌اش می‌گوید: «در وثاقت و اطلاع از حدیث وی، جای هیچ بحث و تأملی وجود ندارد.»^{۱۴} افرادی مانند آیت‌الله خویی رحمته الله علیه در موضوعات

توثیق یک نفر را کافی می‌دانند، مگر این‌که معارض داشته باشد، چنان‌که خواهیم دید، ایشان هیچ معارضی ندارد. پس اگر ایشان، توثیق دیگری جز همین توثیق نعمانی را نداشته باشد، برای ما کفایت می‌کند. با این حال خواهید دید که افزون بر توثیق‌های وارده، تعریف و تمجید فراوانی نیز از ایشان شده است. البته منظور از نبود معارض، اهل سنت نیستند؛ چون بیشتر کسانی را که سنی‌ها ضعیف می‌کنند، به دلیل عقایدشان است. این مسأله را جوزجانی بنیان نهاده است. وی در کتاب «احوال الرجال» هر کس را که به علی بن علی طالب علیه السلام عنایتی دارد، منحرف می‌نامد، برای نمونه، «حریض بن عثمان» کسی است که پس از نماز صبح و نماز مغرب، هفتاد مرتبه علی را لعن می‌کرد. یکی از همراهانش نقل می‌کند که از مصر تا مکه با وی همراه بودم. سوار بر شتر نمی‌شد و پیاده نمی‌شد مگر این‌که علی را لعن می‌کرد و من هفت سال پشت سر او نماز خواندم و این کارش ترک نشد. جوزجانی درباره‌ی چنین فردی می‌گوید: «ثقة الا انه كان يسيب علي». هم‌چنین درباره‌ی عمر سعد می‌گوید: «ثقة الا انه قتل الحسين». قتل امام حسین و اهل بیت علیهم السلام برای آنان، هیچ اهمیتی ندارد. با این حال، هنگامی که به بعضی صحابه می‌رسند، اگر کسی به آن‌ها حرفی بزند از اعتبار ساقط می‌شود. برای مثال ذهبی هنگامی که به ابن عقده می‌رسد، ایشان را به عرش می‌برد، اما می‌گوید: «من از این شخص، روایت نقل نمی‌کنم؛ چون زمانی به مسجد برآوا می‌رفت و در مذمت شیخین نقل حدیث می‌کرد». بنگرید که بعضی از صحابه، ملاک می‌شوند. او می‌گوید ابن عقده، ثقة است؛ یعنی نه دروغ‌گوست و نه این‌که دقت نظر ندارد، بلکه تنها مشکلش این است که: «يذم الشيخين». با این حال هنگامی که به «حریض بن عثمان» می‌رسد، سه دفعه می‌گوید: «ثقة، ثقة، ثقة».

با این‌که «بشار اواد» در شمار افراد کج فهم و متعصبان درجه‌ی یک است، ولی در تعلیقه‌ای که بر کتاب «سیر ذهبی» دارد، از جمله‌ی ذهبی، تعجب می‌کند و می‌گوید: «كيف يكون ثقة من كان يسيب علي ابن ابي طالب». همین ذهبی درباره‌ی شیخ

طوسی نیز می‌گوید: «کان ذکیاً و لیس بزکی». معلوم نیست که آیا ذهبی، فحش نامه می‌نویسد یا سیر اعلام النبلاء؟ هنگامی که به شیخ مفید می‌رسد، می‌گوید: «رئیس الروافض» است و دویست کتاب دارد که من - الحمد لله - هیچ‌کدام را ندیدم. از این‌که بگذریم در بررسی منابع شیعه، به نظر شیخ درباره‌ی ایشان می‌رسیم. شیخ طوسی درباره‌ی ابن عقده می‌فرماید: جلیل القدر، عظیم المنزلة، له تصانیف و ذکر نامه‌ها فی الفهرست.^{۱۵} اما مشکلی دارد و آن، این‌که «کان جارودياً»، زیدی جارودی بوده است. «صنّف لهم و ذکر اصولهم» ایشان همه‌ی کتاب‌هایی را که بزرگان ما نوشته بودند، فهرست کرده و گردآورده است. در ادامه شیخ می‌فرماید که از ابن عقده، نقل شده است که من، ۱۲۰ هزار حدیث را با سندشان از حفظ هستم و ۳۰۰ هزار حدیث دیگر هم در دسترس دارم که که آن‌ها را نقل می‌کنم.. تعلبکری از ایشان نقل کرده است که اجاز لنا ابن الصلت عنه بجميع رواياته؛ یعنی هر چه روایت کرده است من به آن دسترسی دارم.

اکنون به نظر اهل سنت درباره‌ی ایشان می‌پردازیم. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید: «ابوالعباس الکوفی الحافظ». حافظ نزد اهل سنت، رتبه‌ای است و به کسی گفته می‌شود که دست کم، متن و سند صد هزار حدیث را در حفظ دارد.^{۱۶} بعد می‌گوید: «احد الاعلام الحدیث، نادرة الزمان و صاحب التصانیف». اما در آخر، نیشش را می‌زند: «علی ضعف فیه» وی در سال ۲۴۹ هـ.ق. به دنیا آمده است وی «طلب الحدیث سنة بضع و ستین و مئتين». و در کوفه، بغداد و مکه، چنان حدیث از او نوشته شده است که قابل شمارش و وصف نیست. نکته‌ی دیگر این‌که ذهبی می‌گوید: جمع التراجم و الابواب و المشیخه و انتشار حدیثه و بعد صیته. همه جا سخن از ابن عقده و احادیث وی بود و صدا و آوای او به جاهای دوردست هم رسیده بود. سپس می‌گوید: و کتب عمّن دبّ و درج من الکبار و الصغار و المجاهیل و جمع الغثّ الی السمین و الخذر الی الدر الثمین. یعنی در کتاب‌هایش، همه چیز هست. در هست سنگ ریزه هم هست، از آدم‌های ناشناس هم، حدیث نقل کرده است. بعد اسم چند

نفر از اهل سنت را می آورد که از وی، حدیث نقل کرده اند. یکی از آنها طبرانی است - سلیمان بن احمد طبرانی صاحب معجم کبیر، معجم اوسط و معجم اصغر - وی دویست کتاب نوشته است. دیگری، ابن عدی، صاحب کتاب ۸ جلدی «الکامل فی الضعفا»، شاگرد ابن عقدة است. نفر سوم، ابن شاهین، صاحب کتاب «تاریخ اسماء السقاط» قدیم است. افراد بعدی، ابن جعابی و ابن القرّی، هستند که همه، پای درس ابن عقدة می رفتند و از ایشان، حدیث می گرفتند.

نکته‌ی سومی که ذهبی درباره‌ی ابن عقدة، بیان می کند، این است که: از ابن عقدة احادیثی به من رسیده که از سنخ صحیح اعلائی است. «وقع لی حدیثه بعلو». سپس یکی از آن احادیث را می آورد که سندش به «شعبی» می رسد؛ یعنی کسی که دائم الخمر و معروف به قمارباز خمار بوده است و قسم می خورد که علی بن ابی طالب علیه السلام رحلت کرده و قرآن را حفظ نبوده است وی، حدیثی را از ابن عقدة ذکر می کند، که سندش به شعبی می رسد که می گوید: من حدیث را از علی نقل می کنم که فرمود: من نزد رسول الله بودم که عمر و ابوبکر از جلوی ما عبور کردند. در این لحظه، پیامبر رو کرد به من و گفت: یا علی هذان سیدا کهول اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین و المرسلین. جالب است بدانید درباره‌ی همین حدیث، بحثی میان امام جواد علیه السلام و یحیی بن اکثم کوفی واقع شده است. یحیی در مجلسی، از امام پرسش هایی می کند. یکی از آنها همین مسأله است که مگر پیامبر فرموده است: عمر و ابوبکر سیدا کهول اهل الجنة؟ امام در پاسخ می فرماید: اصلاً کسی پیر، وارد بهشت نمی شود و همه‌ی بهشتیان، جوان هستند. سپس امام می فرماید: این حدیث از ساخته‌های معاویه است که آن را در مقابل حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة وضع کرده اند. سپس ذهبی، حدیث دیگری از ایشان نقل می کند که سندش به سفیان می رسد. که پیامبر فرمود: لا یجتمع حب علی و عثمان الا فی قلوب نبلاء الرجال. آن گاه آقای ذهبی می گوید: قد رمی ابن عقدة بالتشیع؛ می گویند ابن عقدة شیعه است، ولی این گونه نیست و این روایت هایی که از او آوردیم نشان می دهد که

او غلوی ندارد. اما می‌افزاید: کسی که به رتبه‌ی ابن عقده برسد و در دل، نسبت به خلیفه و سابقین، کینه‌ای داشت باشد، یا معاند است یا زندیق. ذهبی در جایی دیگر می‌گوید: مردی از بنی هاشم نزد ابن عقده بود که بحث میان‌شان در گرفت. ابن عقده رو کرد و به او گفت: ساکت شو! من درباره‌ی فضایل خانواده‌ی شما ۳۰۰ هزار حدیث از حفظ دارم. بنگرید یعنی چقدر؟ کتاب وسائیل الشیعه که ۳۰ جلد است، ۳۵ هزار حدیث دارد. حال شما ببینید که ۳۰۰ هزار حدیث، چند جلد کتاب می‌شود.

ذهبی، سخنی نیز از حاکم نقل می‌کند، کسی که کارشناس فن است. سمعت ابا علی الحافظ یقول: ما رأیت احداً احفظ الحدیث الکوئین من ابی العباس بن عقده. سپس گفته‌ی «دارقطنی» را می‌آورد، که هم در رجال کتاب دارد و هم در سنن. وی می‌گوید: اهل کوفه معتقدند از زمان ابن مسعود تا زمان ابن عقده، شخصیتی مانند ابن عقده و حافظ‌تر از وی نبوده است. ذهبی پس از نقل این دو سخن می‌گوید: «بله. در کوفه شاید این گونه بوده و حافظ‌تر از وی نیامده باشد، اما این گونه نیست که بگوییم در جاهای دیگر نیز نظیر نداشته است. و این سخن درست نیست؛ زیرا پس از ابن مسعود و علی، کسان دیگری بودند که از ایشان بالاتر - در این جا نیز حاضر نیست علی را مقدم کند! - آن‌گاه افرادی را نام می‌برد مانند: علقمه، مسروق، عبیده، ثم ائمه حفاظ کابراهیم النخعی، منصور، الاعمش، مسعر، الثوری و سپس می‌افزاید: ثم هولاء یمتازون علیه بالاتقان و العدالة التامه و لکنه اوسع دائراً فی الحدیث منهم. در ستودن آنان نیز یک جنبه قضاوت نمی‌کند، بلکه می‌گوید: هم عدالت‌شان بیشتر است و هم اتقان‌شان. درباره‌ی فراوانی آگاهی وی از حدیث، شخصی به نام برقانی نقل می‌کند که: ما چهار برادر بودیم و سال‌ها در دروس ابن عقده شرکت می‌کردیم و در کوفه کتاب‌ها و دفترها پر کرده بودیم. هنگامی که خواستیم از نزد او برگردیم، به ما گفت: آیا آن چه از من شنیدید، برای شما کفایت می‌کند؟ ما گفتیم: بله. ما هر کدام، از شما صد هزار حدیث نقل کرده‌ایم. ابن عقده گفت: این مقدار کم‌ترین احادیثی است که

من از یکی از استادانم فرا گرفته‌ام. به همین دلیل دارقطنی می‌گوید: يعلم ما عند الناس و لا يعلم الناس ما عنده. همه‌ی این‌ها درباره‌ی حافظه‌ی ابن عقده بود. و درباره‌ی دقت نظر ایشان نیز ابن جعابی می‌گوید: ابن عقده سه بار برای نقل حدیث به بغداد آمد. بار دوم که آمد، به من گفت: برو احادیث ابن صاعد را بیاور تا ببینم. من نزد ابن صاعد رفتم. او نیز مسندی را که درباره‌ی علی بن ابی طالب بود، به من داد و من هم آن را به ابن عقده دادم. وی آن را مطالعه کرد و به من برگرداند. به او گفتم: نظرتان چیست؟ گفت: در آن، یک غلط وجود دارد. گفتم چیست؟ پاسخ داد: نمی‌گویم مگر این که از بغداد خارج شوم. پس من منتظر شدم تا روز موعود فرا رسید. هنگامی که از شهر دور شدیم، گفتم: اکنون به وعده‌ات، وفا کن. وی گفت: ابن صاعد، حدیثی را نقل کرده که سندش این گونه است عن ابی سعید الاشج عن یحیی بن زکریا بن ابی زائده، حال آن‌که ابی سعید اشج در شبی به دنیا آمد که در آن شب، یحیی در گذشته است. پس این سند، اشتباه است. ابن جعابی می‌گوید: هنگامی که به بغداد برگشتم و قضیه را به ابن صاعد گفتم، چنان خشمگین شد که گفت: هر تکه از گوشت بدنش را به هر شاخه‌ای از این درخت آویزان می‌کنم. او مرا رسوا کرده است. با این حال هنگامی که به دفترهایش مراجعه کرد، دید در سند روایت، اشتباه کرده است و سند صحیح این گونه بوده: عن شیخ غیر الاشج عن ابی زائده. حال عنایت کنید که چنین شخصی تنها ۳۰۰ هزار حدیث درباره‌ی اهل بیت علیهم‌السلام از حفظ دارد و این گونه دقت نظر هم دارد، اما بعضی‌ها از ایشان، دل خوشی ندارند. برای مثال، عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از زمانی که ابن عقده رشد کرد، احادیث کوفه فاسد شد. خود ذهبی هم می‌گوید: ایشان مشکلی ندارند جز این که مسالب شیخین را می‌گوید و در مجموع، مشکل ایشان تشیع‌اش است.

۵ - ناقل کتاب نعمانی

کسی که این کتاب را از نعمانی نقل کرده است، ابوالحسین محمد بن علی

الشجاعی است. وی تنها رشته‌ی پیوند ما با کتاب غیبت نعمانی است. با این حال، ایشان در شمار معاریف نبوده و هیچ توثیقی درباره‌ی ایشان وارد نشده است. ما یک مجهول داریم و یک مهمل. مجهول آن است که در کتب رجالی آمده اما نه مدح شده است و نه ذم. مهمل هم آن است که اصلاً نامش در کتاب رجالی، نیامده است. بنای نمازی در «المستدرکات» این است که بسیاری از این مهمل‌ها را گرد آورده و در این زمینه، بسیار زحمت کشیده است. پس براساس این تفسیر، شجاعی مجهول می‌شود؛ چون نامش در رجال آمده است. نجاشی می‌گوید: «من ابوالحسین را دیدم که کتاب غیبت را برای نعمانی می‌خواند. تستری نیز همین سخن نجاشی را بی‌کم و کاست آورده است و چیز دیگری اضافه ندارد.^{۱۷} نمازی با صراحت می‌گوید: «هیچ ذکری از ایشان به میان نیامده است.»^{۱۸} در ادامه، سخن نجاشی را می‌آورد.

حال باید در این جا بحث کنیم که اگر نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم، آیا اصل کتاب نیز زیر سؤال خواهد رفت یا نه؟

راه حل

درباره‌ی اصل کتاب مشکل نداریم؛ زیرا نجاشی می‌گوید: شجاعی به فرزندش وصیت کرده بود که کتاب را به من بدهند. اکنون این کتاب نزد من است. یعنی وی اقرار می‌کند که کتاب نعمانی پیش او است. نجاشی نیز کسی است که کارشناس فن است و شهادت او بر این که این کتاب، همان کتاب نعمانی است، انتساب کتاب را به نعمانی، برای ما قطعی می‌کند. تستری نیز سخنی را نقل می‌کند که شاید به وسیله‌ی آن، بسیاری از قضایا برای ما حل شود. ایشان می‌گویند:^{۱۹} ما اگر اصول مشهوره و مصنفات معروفه‌ی پیشینیان را داشتیم، می‌توانستیم به صحت بسیاری از روایت‌ها، حکم کنیم. توجه کنید. مگر کلینی و دیگران، روایت‌هایشان را از کجا آورده‌اند؟ این‌ها همه از اصول «اربعمائة» که از اصول شیعه است، حدیث را بیان کرده‌اند. ایشان در ادامه می‌فرماید: پیشینیان درباره‌ی صحیح، یک اصطلاحی دارند و

۲ معاصران، اصطلاحی دیگر.

هنگامی که پیشینیان می‌گویند روایت صحیح است، بدان معناست که آن خبر معتبر است و اعتبار خبری دارد و کاری به مخبر آن ندارند. هر چند ممکن است اعتبار مخبری نیز داشته باشد. این گونه تقسیم‌بندی روایت‌ها از نظر سند به صحیح، موثق، حسن و ضعیف را علامه حلی انجام داده است. البته پیش از ایشان نیز این کارها سابقه داشته است، ولی به نام ایشان ثبت شد. بعد این تقسیم‌بندی‌ها گسترش پیدا کرد، به گونه‌ای که مرحوم قمی در جلد دوم «قوانین»، ظاهراً آن را به ۴۵ صورت تقسیم می‌کند. صحیح در اصطلاح معاصران به معنای اعتبار مخبری است. یعنی همه‌ی رجال سند، امامی عادل باشند. ایشان ادامه می‌دهد که اکثر واسطه‌ها، مشایخ اجازه هستند. مانند امروز که از بزرگان، اجازه‌ی روایت می‌گیرند. این اجازه‌ی روایت، تشریفاتی است و تنها برای پیوند سلسله‌ی سند است. ایشان می‌فرماید: که فلانی به من اجازه داده است و خودش نیز از فلانی اجازه گرفته است تا می‌رسند به کتاب کافی. حال فرض کنید در سلسله، واسطه‌ی چهارم را نشناخته‌ایم. آیا این کار، کافی را از اعتبار می‌اندازد؟ در واقع، اگر مشایخ اجازه، مشکلی داشته باشند، به خود کتاب لطمه نمی‌خورد؛ چون بسیاری از این روایت‌ها، در مصنفات اصحاب ائمه و اصول آن‌ها گرفته شده است. با پذیرش این سخن، دیگر برای مشکلی به وجود نمی‌آید. به یقین، پیوند نعمانی به بعضی از مشایخی - به ویژه ابن عقده - که روایت‌های زیادی از وی نقل می‌کند، اعتبار زیادی به کتاب می‌دهد. پس از مجموع سخنان نجاشی و تستری به دست می‌آید که هر چند شجاعی توثیق نشده است، اما در اعتبار و صحت انتساب کتاب به نعمانی، جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

خلاصه

۱ - نعمانی، فردی ثقه، جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله و در شمار علما و فقهای بزرگوار شیعه‌ی دوازده امامی است.

- ۲ - دو تن از مشایخ وی که از آنها بسیار حدیث نقل کرده است، نزد علمای شیعه، ثقه و معتبر هستند و این خود، اعتبار بیشتری به کتاب می دهد.
- ۳ - در انتساب این کتاب به نعمانی، جای هیچ تردیدی نیست و کسی منکر آن نشده است. در مجموع، کتاب غیبت نعمانی یکی از دسته اول ترین و معتبرترین منابع ما در مباحث مهدویت به ویژه در مسأله غیبت به شمار می رود.

پی نوشت ها:

- ۱ - گاهی به ایشان «ابن زینب» نیز گفته اند.
- ۲ - قاموس رجال، تستری، جامعه المدرسین، قم، ج ۹، ص ۴۴۲
- ۳ - الذریعة الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ تهرانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱۶، ص ۷۹
- ۴ - پرسش این است که آیا وی، همان صدوق است یا مسعودی؟ پژوهشگر این کتاب، آقای غفاری باور دارد که وی صدوق است؛ زیرا این روایتها در قم برای نعمانی نقل شده و مسعودی نیز به قم نیامده است.
- ۵ - وی با طبرانی معروف یعنی سلیمان بن احمد، صاحب کتاب معروف معجم صغیر اوسط و کبیر تفاوت دارد.
- ۶ - وی غیز ابوجعفر اسکافی معروف است که ابتدا سنی بود و بعدها شیعه شد.
- ۷ - معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خویی، دارالزهرا، بیروت، ج ۱، صص ۳۴۸ و ۳۶۰.
- ۸ - تنقیح المقال، مامقانی، مطبعة المرتضویة، نجف، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۶۶۶؛ مستدرکات علم الرجال، علی نمازی، حیدریان، تهران، ج ۱، ص ۴۹۸.
- ۹ - البته ممکن است این بزرگواران دارای توثیق نیز باشند.
- ۱۰ - معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۴.
- ۱۱ - الفهرست، شیخ طوسی، مکتبة المرتضویة، ص ۲۹؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۴.
- ۱۲ - قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۲۶.
- ۱۳ - مستدرکات علم الرجال، ج ۱، ص ۴۶۲.
- ۱۴ - المقدمة، نعمانی، ص ۲۵.
- ۱۵ - معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۶.
- ۱۶ - رجال مقارن، نجم الدین طوسی، ص ۷.
- ۱۷ - قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۴۲.
- ۱۸ - مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۲۳۲.
- ۱۹ - قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۰.